

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

داکتر محمد قراگوزلو

۲۴ جون ۲۰۲۰



داکتر محمد قراگوزلو

سرمایه‌داری دولتی شوروی!

۳۲. سونی‌زی صنعتی سازی و انقلاب فرهنگی

انقلاب اکتوبر یعنی: "من در آینده قرار گرفتم!"

مکاتبات و پلمیک‌های شارل بتلهایم و پل سونی‌زی در شمار متون معتبر و مباحث اصلی بحران شوروی و تعلیل شکست "سوسیالیسم واقعاً موجود" و تحلیل بازگشت سرمایه‌داری به شمار می‌رود. این دو تئوریسین نقطه رجوع نقدهای خود را بر مبنای تجلیل از عمل-کرد بلشویک‌ها و شخص لنین می‌گذارند و از انقلاب اکتوبر به عنوان بزرگترین و تنها انقلاب کارگری یاد می‌کنند. سونی‌زی در نومبر ۱۹۶۷ انقلاب اکتوبر را چنین ستود:

«هرگز پیش از آن یک رهبری انقلاب با چنین دید عمیق تاریخی، چنین تصمیم شجاعانه و چنین درک کاملی از زمان عمل نکرده بود.

هرگز قبل از آن یک طبقه کارگر به صورت طبقه حاکم یک کشور بزرگ در نیامده بود و هرگز هیچ طبقه انقلابی قوی‌تر و دلیرانه‌تر از این علیه یک ائتلاف نیرومند از دشمنان خارجی و داخلی نجنگیده بود.

هرگز قبلاً یک چنین تغییرات شدید و برگشت‌ناپذیری، در مدتی آن قدر کوتاه در ساحت یک جامعه رخ نداده بود.

و شاید مهم‌تر از همه، هرگز قبل از آن هیچ انقلابی چنین انعکاس و یا تحریک علاقه و احساس در مقیاس جهانی نداشته است.» (پل، سونی‌زی، ۸۰-۷۹: ۱۳۵۳)

گذشته از موضوع تردیدپذیر "برگشت‌ناپذیری" با تأکید بر غارت دستاوردهای انقلاب از سوی بورژوازی روس، در همین عبارات احساسی و هیجانی سونی‌زی مؤلفه‌های هوشمندانه و دقیقی نهفته است. او که از موضع یک منتقد سخت‌گیر متمایل به انقلاب چین به ارزیابی تحولات انقلابی شوروی پرداخته است با تأکید بر اهمیت نقش رهبری بلشویک‌ها در پیروزی انقلاب به عنصر "درک کامل از زمان" اشاره می‌کند. استفاده کامل و حداکثری از پدیده "زمان" در لحظه بی‌بدیل طلوع انقلاب کارگری در تلفیقی بامادیت بخشیدن به تمام ظرفیت‌های "امکان" از سوی رهبری یک حزب انقلابی و رادیکال کمونیست همان عنصر منحصری است که بلشویک‌های روس را از اسپار تاکلیست‌های المان متفاوت و متمایز می‌کند و آنها را در رأس یک دولت سوسیالیستی می‌نشانند. به واقع سونی‌زی مسائلی همچون: ضرورت انکشاف اقتصادی و لزوم تکمیل رسالت تاریخی بورژوازی روسیه و احترام به وظایف

طبقاتی و "دموکراتیک" دولت کرنسکی و نوبت گرفتن از سیر تطور طبقات برای کسب قدرت سیاسی - در غیر اینصورت "کودتاجی" خوانده شدن - را کنار می‌گذارد و به نوعی با **پلخانف** و منشویک‌ها از یکسو و جناح چپ معتقد به انقلاب جهانی و مخالف سوسیالیسم در یک کشور از سوی دیگر مرز می‌بندد. نکته مهم دیگر در ستایش **سونیزی** از انقلاب اکتوبر این است که او روی کلیه تئوری بافی‌هایی که از کودتای حزبی بلشویک‌ها و قدرت‌گیری یکسری روشنفکر حرفه‌ای به نیابت از طبقه کارگر سخن می‌گویند، خط بطلان می‌کشد. وقتی که **سونیزی** اولین حرکت انقلاب اکتوبر را برای نخستین بار در تاریخ کسب قدرت سیاسی پایدار توسط طبقه کارگر و حاکمیت یافتن پرولتاریا و به تبع آن "تغییرات شدید و برگشت‌ناپذیر در مدتی کوتاه" می‌داند به نحو ممتازی از حکومت جدید و بی‌سابقه کارگری متعاقب انقلاب اکتوبر دفاع می‌کند. ستایش شورانگیز **سونیزی** از دلوری بلشویک‌ها در مقابله با انواع جنگ افروزی و خرابکاری ضد انقلاب سفید داخلی و توطئه‌های امپریالیسم قابل تأمل است. مقاله **سونیزی** در نومبر ۱۹۶۷ یعنی دقیقاً در پنجاه سالگی انقلاب اکتوبر نوشته و منتشر شده است. این تاریخ شش سال بعد از کنگره بیست و بیست و یک و پیروزی خط رویونیستی راه رشد غیر سرمایه‌داری **خروشچف** است. در این برهه شکاف میان دو قطب مدعی سوسیالیسم (شوروی - چین) عمیق‌تر شده و **سونیزی** در کنار رهبری انقلاب دهقانی چین (**مانو - چون لای**) ایستاده است. با این حال او بر دو مؤلفه بسیار اساسی در ارتباط با انقلاب اکتوبر انگشت می‌گذارد:

• تغییرات شدید و برگشت‌ناپذیر در جامعه شوروی به دنبال پیروزی انقلاب اکتوبر.

• مدت کوتاه وقوع این تغییرات یعنی پنجاه سال.

سونیزی که مقاله‌اش را به مناسبت جشن تولد پنجاهمین سال انقلاب اکتوبر نوشته است، این جمله از **لینکلن استنفرد** - پس از بازدید از شوروی در سال ۱۹۱۸ - را نقل می‌کند که "**من در آینده قرار گرفتم و این امر واقع شده است.**" به نظر **سونیزی** "هرگز سخنی راست‌تر و پیمبرانه‌تر از این گفته نشده است." (پیشین) تغییرات شدید و برگشت‌ناپذیری که تا این حد **سونیزی** را به وجد آورده است در مجموع به صنعتی‌سازی سریع جامعه شوروی طی سال‌های ۳۰-۱۹۲۰ باز می‌گردد:

«از لحاظ تاریخی پنجاه سال مدت بسیار کوتاهی است و به آسانی ممکن بود چنین اتفاقی افتد که سوسیالیسم در اولین نیمه قرن خود چندان پیشرفتی نکند و یا حتی موقتاً در همان محل تولد خود توسط قوای جهانی ضد انقلاب خرد گردد. این که این امر اتفاق نیفتاد و این که به جای آن سوسیالیسم در کمی بیش از سی سال در مناطق وسیع و جدیدی از زمین انتشار یافت، به مقدار زیاد مربوط به سرعت بی‌سابقه **صنعتی شدن** اتحاد شوروی در فاصله اواخر ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ می‌باشد. اگر این **صنعتی شدن** وسیع به موقع و با موفقیت انجام نمی‌شد فاقد قدرت اقتصادی و نظامی برای مقابله با تهاجم نازی‌ها در ۱۹۴۱ می‌بود و در نتیجه تجدید حیات سوسیالیسم در داخل روسیه و انتشار آن در سرزمین‌های دیگر برای سال‌های زیادی انجام نمی‌شد. قیمت نزدیک به بیست سال **صنعتی شدن** اجباری و تمامی جنگ برای مردم اتحاد شوروی بیش از بیست میلیون کشته و صدمات ناگفته بود. اما نه این قربانیان بی‌هوده بود و نه آنان که به وجودش آوردند به تنهایی از آن منتفع شدند. اتحاد شوروی در اثر آمادگی به موقع و مبارزه قهرمانانه نقش قاطعی در **انهدام فاشیسم** - که خواهان تسلط بر جهان بود - ایفاء کرد و بدین وسیله راه را برای پیشروی بزرگ دوم سوسیالیسم در دوره بعد از ۱۹۴۵ باز نگاه داشت.»

(پیشین، صص: ۸۱-۸۰)

صنعتی‌سازی سوسیالیسم نیست!

برداشت **سونیزی** از تحولات پنجاه سال انقلاب در اتحاد جماهیر شوروی با تأکید بر صنعتی شدن یک نظام اجتماعی "نیمه سرمایه‌داری" و مشارکت دلورانه در شکست فاشیسم واقع‌بینانه است. کما این که مقاومت قهرمانانه طبقه کارگر شوروی در جریان پس زدن تهاجم جنایتکارانه ۱۴ دولت امپریالیستی و ضدانقلاب داخلی علیه انقلاب سوسیالیستی در تاریخ بی‌مانند است. اما در این که درک حداقلی **سونیزی** از سوسیالیسم با آنچه **مارکس** و **انگلس** تئوریزه کرده‌اند تا حدودی متفاوت است، شکی نیست. تحقیقاً در هیچ یک از آثار **مارکس** سوسیالیسم در قالب صنعتی کردن یک جامعه نیمه صنعتی و پیشرفت‌های تکنولوژی هدف گذاری نشده است. اگر مانند **سونیزی** هدف درخشان سوسیالیسم را - که او در دستاوردهای انقلاب اکتوبر و به خصوص در زمان حاکمیت دولت

ستالین می یابد - صنعتی‌سازی جامعه بدانیم آنگاه نه فقط سوسیالیسم را در کشورهای امپریالیستی - امپریالیسم به مفهوم بالاترین مرحله سرمایه‌داری - بلاوجه کرده‌ایم بل‌که عملکرد دولت‌هایی مانند **میچی** (جاپان) **هیتلر** (آلمان) **جفرسون** (آمریکا) **هواکوفنگ** (چین) و **حتا رضاشاه** و **آتاتورک** را نیز به حساب سوسیالیسم ریخته‌ایم. بیهوده نیست که در دوران مورد بحث "انقلاب"‌های ضد کولونیالیستی - که به دنبال استقلال و پیشرفت صنعتی بودند- سوسیالیستی خوانده شدند و رهبرانی همچون جمال عبدالناصر و احمد بن بلا و معمر قذافی و رابرت موگابه به لقب "ملی‌گرایان سوسیالیست افریقائی" نائل آمدند! بر مبنای همین تعاریف است که جماعتی به استناد برخی صنعتی‌سازی‌ها (مثلاً راه‌آهن) و مدرنیزاسیون (تأسیس دانشگاه) **رضاشاه** را "سوسیالیست" دانسته‌اند!

درک **سونیزی** از اهداف حداقلی و دست‌آوردهای فوری سوسیالیسم - هر چند در یک کشور نیمه صنعتی- با آموزه‌های **مارکس** (نقد برنامه‌گوتا) در تضاد است. شکی نیست که استقرار قدرت سوسیالیستی می‌تواند در مسیر پیشرفت‌های همه جانبه، پایه‌های صنعتی شدن یک جامعه عقب مانده را تقویت کند و رشد و بهبود تکنیکی و قدرت بارآوری و بهره‌وری و وسائل تولید را نیز افزایش دهد. همه این دستاوردها در چارچوب سوسیالیسم دهه‌های نخست قرن بیستم قابل فهم است. دورانی سپری شده که پرولتاریای انقلابی ناگزیر بود در شرایطی ویژه و در حلقه عقب مانده سرمایه‌داری اروپا (روسیه) بخشی از وظایف بر زمین مانده بورژوازی را نیز به دوش کشد. در نتیجه چنین دستاوردی است که هم از ساعت کار پرولتاریا کاسته می‌شود و هم شدت و سختی کار رو به کاهش می‌نهد. همه این‌ها البته از دستاوردهای سوسیالیسم در یک برهه تاریخی معین تواند بود. فرض این نکته که اگر انقلاب سوسیالیستی در همان دوره در آلمان یا انگلستان اتفاق می‌افتاد و فاشیسمی در کار نبود بخش ویژه‌ای از تحسین شورانگیز سونیزی را می‌کاست، چندان غیر محتمل نیست.

نگاه انتقادی **سونیزی** به پنجاه سال سوسیالیسم در شوروی برداشتی غیر مارکسی اما به شدت قابل احترام است. چنین نگاهی اگر معطوف به همان برهه تاریخی مشخص باقی می‌ماند مشکلی نبود. اما نگاه سوسیالیستی سونیزی از آن مرزهای معین جغرافیایی بسیار فراتر رفته است. این تبیین را در مکتب اقتصاد توسعه و در میان سوسیالیست‌های سنتی ایران نیز مکرر خوانده‌ایم! برای یک دوره طولانی این برداشت به دنبال ایجاد اتحاد میان طبقه کارگر و بورژوازی ملی بود. اکنون با انقضای تاریخ مصرف نظریه وابستگی و تصریح این مؤلفه که معضل اقتصاد ایران واردات میخ از چین نیست و البته افشای پلشتی بخش خوش‌خیم بورژوازی وطنی (اصلاح طلبان) به ویژه پس از شکست خیزش سبز، "نظریه‌پردازان مارکسیست" اقتصاد توسعه به دنبال ائتلاف طبقاتی و دموکراتیک میان طبقه کارگر و خرده‌بورژوازی معترض هستند! باری با تأکید بر ارزش‌های بی‌بدیل انقلاب اکتوبر در یک جامعه سرمایه‌داری نیمه صنعتی و مستقل از این که سوسیالیسم برآیند جامعه‌ای صنعتی، متمدن و از هر لحاظ پیشرفته است، باید توجه داشت که سوسیالیسم **مارکس** در دو اصل الغای مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و لغو کار مزدوری شکل بسته است و ربطی به صنعتی‌سازی و ارضای امیال عظمت طلبانه و ناسیونالیستی بورژوازی استقلال طلب ندارد.

خطای دیگر **سونیزی** این است که او دولت سوسیالیستی را تا حد یک نظام ضد فاشیستی تقلیل می‌دهد. بی‌شک "جنگ کبیر میهنی" و رشادت شگفت‌ناک سربازان شوروی در ماجرای شکست نازیسم نقش عمده‌ای ایفاء کرده است. حماسه‌سازی‌های فرماندهان، افسران و سربازان شوروی در جبهه‌های جنگ علیه فاشیسم در تاریخ جنگ‌های میهنی بی‌مانند است. بشریت معاصر رهائی از شریرانه‌ترین وضعیت ممکن سیاسی را مرهون و مدیون رزم دل‌ورانه ارتش سرخ است. در جریان همین جنگ و پیش از آن جنگ‌های داخلی بود که انقلاب اکتوبر ورزیده‌ترین کادرهای پرولتاری خود را از دست داد و میدان را برای عروج خرده‌بورژوازی و بازگشت بورژوازی تهی کرد! اما فرض کنیم که از اساس فاشیسمی به وجود نمی‌آمد و سلحشوری‌های ستالینگراد رخ نمی‌داد، آیا چنین امری به مثابه خالی ماندن ظرفیت‌های سوسیالیسم از یک جنبه اثباتی و ضروری آن بود؟ با پذیرش استدلال **سونیزی** می‌توان گفت که امریکای روزولت و انگلیس **چرچیل** هم که در شکستن شاخ و شانه‌های متحدین فاشیست گیرم با اهدافی متفاوت؛ قربانی‌ها داده‌اند، مسیری سوسیالیستی پیموده‌اند. چنین نیست!

"قشر" یا طبقه حاکم؟

در ادامه این ستایش‌ها **سونیزی** به ادعای سخن‌گویان رژیم شوروی مبنی بر انجام کارهای بزرگی همچون "ملی کردن وسائل تولید،

بنای صنایع و اشتراکی کردن کشاورزی" به دیده تردید می‌نگرد. احتمالاً **سونیزی** نیز مانند **تروتسکی** هدف بزرگ سوسیالیسم را در "ملی کردن وسائل تولید" دیده است و چون مالکیت این وسائل را در اختیار یک دولت بوروکراتیک یافته به نقد آن همت گماشته است. به نظر **سونیزی** ۵۰ سال پس از انقلاب اکتوبر جامعه شوروی:

«جامعه‌ای است باثبات، با دستگاه دولتی فوق‌العاده نیرومند و اقتصادی که می‌تواند تا آینده‌ای قابل پیش‌بینی دارای **رشد منطقی** **سریعی** باشد. همچنین جامعه‌ایست قشربندی شده، با شکافی عمیق بین قشر حاکم از سیاستمداران صاحب منصب و مدیران اقتصادی در یک طرف و توده مردم کارگر از سوی دیگر و طیف برجسته‌ای از اختلاف در درآمد و موقعیت در هر دو سوی شکاف.»

(پیشین، ص: ۸۲)

گذشته از این که "رشد منطقی سریع" نه "تا آینده قابل پیش‌بینی" بل که در دوران برژنف به یک رکود مهلک تبدیل شد مسأله بسادگی این است که در مباحث نقادانه **سونیزی** نسبت به وضع مالکیت وسائل تولید، هیچ سخنی از اضمحلال شوراهای کارگری و توقف در اشتراکی‌سازی وسائل تولید در میان نیست. مباحث مندرج در جمع‌بندی پنجاه ساله **سونیزی** در سال سوم دبیرکلی برژنف بر حزب کمونیست - و متعاقباً ریاست او بر شورای عالی اتحاد شوروی - و نخست وزیر کاسیگین تدوین شده است. در این برهه به گواهی ارزیابی سوسیالیست‌های مستقل، اقتصاد شوروی به تدریج وارد یک دوران رکود شده و از "رشد منطقی و سریع" بازمانده است. **سونیزی** - خلاف **بتلهایم** - به ماهیت طبقاتی دولت حاکم بر شوروی اشاره نمی‌کند و به مهم‌ترین خصلت برآمد انقلاب سوسیالیستی که در حاکمیت دیکتاتوری پرولتاریا مجسم شده است، نمی‌پردازد. علاوه بر اینها **سونیزی** به نحو مبهمی از یک "جامعه قشربندی شده با شکافی بین قشر حاکم و توده‌های کارگر" سخن می‌گوید و این "قشر حاکم" را جماعتی از "سیاستمداران صاحب منصب و مدیران اقتصادی" می‌خواند. او روشن نمی‌کند که ماهیت طبقاتی این "قشر حاکم" از چه قرار است و شکاف میان آنان و توده‌های کارگر که به نظر وی به دلیل "اختلاف در درآمد و موقعیت سیاسی و اداری" به وجود آمده، مناسبات و روابط تولیدی را در عرصه صف‌بندی‌های طبقاتی به کجا رسانده است؟ در نقد **سونیزی** از "قشر حاکم" یاد می‌شود اما از این مسأله مهم سخنی به میان نمی‌آید که این "قشر حاکم" به طور مشخص منافع کدام طبقه را نمایندگی می‌کنند. **سونیزی** از این که دولت شوروی را احیاگر سرمایه‌داری شکست خورده روسیه بداند، اکراه دارد و به همین خاطر نیز ترجیح می‌دهد برای گرفتار نشدن در تناقض ترسیم موقعیت طبقات و تشریح تضادهای طبقاتی موجود در جامعه شوروی از "قشر حاکم" و نه طبقه حاکم صحبت کند. او هرگز این "قشر" را در ارتباط با تعیین تکلیف از مسأله ارزش و روند انباشت سرمایه و استثمار طبقه کارگر شوروی نمی‌بیند و به همین دلیل نیز در برابر نقد مارکسیستی به جامعه شوروی و تمرکز بر زمینه‌ها و پی‌آمدهای شکست پروسه انتقال طبقاتی، مرتب به انتقاد اخلاقی از شیوه اداره دولت حاکم وارد می‌شود و از "غیر سیاسی" شدن جامعه شوروی اظهار نگرانی می‌کند:

«جامعه به طور مؤثری سیاست‌زدانی شده است و از این روست که به یک جامعه غیر انقلابی تبدیل گردیده است.» (پیشین)

انقلاب فرهنگی به جای سلب مالکیت از بورژوازی!

از درون چنین نقد صوری و فرمالی است که لاجرم پیش‌نهاد فاجعه‌آمیز "انقلاب فرهنگی" به شیوه عمل‌کرد غیر سوسیالیستی حزب کمونیست چین و **مائو** بیرون می‌آید. در نومبر ۱۹۶۷ که دولت شوروی به نحو اکمل رویزونیسم منحط راه رشد غیر سرمایه‌داری را نهادینه کرده است، **سونیزی** جامعه را برای برون‌رفت از شکاف طبقاتی موجود به "سیاسی شدن" و حداکثر "انقلاب فرهنگی" فرا می‌خواند:

«تنها راه خروج از این حلقه ظاهراً مسدود، سیاسی کردن مجدد جامعه شوروی است که اجازه دور شدن از محرک‌های شخصی می‌دهد و از این رو ساخت متفاوتی از تولید و ترکیب و توزیع متفاوتی از مازاد تولید اجتماعی به وجود خواهد آمد. اما سیاسی کردن مجدد معانی دیگری هم خواهد داشت. از آن جمله است، مخصوصاً تغییری عمیق در رهبری کنونی و روش حکومت کردن. اگر نه حتا چیزی شدیدتر. حداقل یک "انقلاب فرهنگی". این جز به معنای یک تغییر بزرگ نیست که به نظر نمی‌رسد در آینده قابل

پیش‌بینی رخ دهد.» (پیشین، ص: ۸۷)

اگر **سونیزی** با کلمات و اصطلاحات بازی نمی‌کند، دست‌کم به نظر می‌رسد او با دولت شوروی تعارف دارد. **سونیزی** از ایجاد "ساخت متفاوتی از تولید و ترکیب و توزیع متفاوتی از مازاد تولید اجتماعی" به شیوه سیاسی شدن جامعه و از طریق "تغییر عمیق در رهبری کنونی و روش حکومت کردن" سخن می‌گوید. مستقل از این که **سونیزی** به جای تحلیل دلایل ایجاد "مازاد تولید" توجه خود را به "توزیع متفاوت" معطوف می‌کند، البته مکانیسم دقیق این "تغییر عمیق" را نیز توضیح نمی‌دهد. آیا کنار رفتن کادر رهبری حزب و به تبع آن تغییر "روش حکومت کردن" برای "توزیع متفاوت مازاد تولید اجتماعی" کافی بود؟ به این اعتبار، **سونیزی** برای اصلاح شکاف طبقاتی جامعه شوروی و حرکت به سوی سوسیالیسم به یک تغییر سیاسی در سطح رهبری حزب و شیوه اقتدار حکومت رضایت می‌دهد. نقد او معطوف به شیوه حکمرانی است و نه رویکرد طبقاتی حاکمیت! او البته از انقلاب سیاسی علیه طبقه یا دولت حاکم که معنای دیگرش خلع ید سیاسی اقتصادی از سرمایه‌داری حاکم است، هیچ نمی‌گوید. هفت سال بعد از کنگره‌های بیست و بیست و یک، **سونیزی** یک کلمه علیه شیوه بورژوائی برنامه راه رشد غیر سرمایه‌داری نمی‌نویسد و افق حداکثری نگاه سوسیالیستی خود را به یک تصفیه حساب فرهنگی تقلیل می‌دهد. غفلت بزرگ **سونیزی** این است که احتمالاً به یاد نمی‌آورد که مشابه "انقلاب فرهنگی" چین در شوروی نیز رخ داده بود. تقابل دو روش "سوسیالیسم در یک کشور" و "انقلاب مداوم" و متعاقب آن تصفیه‌های خونین دهه سی و چهل شکل روسی "انقلاب فرهنگی" چین بود که به شیوه برخورد‌های ایدئولوژیک تحت پوشش مسائل امنیتی و دفاع از "میهن کبیر سوسیالیستی" در مقابل تهدیدهای "امپریالیسم و فاشیسم" عملیاتی شد. چندان اتفاقی و بی‌هوده نیست که **سونیزی** در جمع‌بندی "درس‌های تجربه شوروی" چنین نتیجه می‌گیرد که:

«ما می‌دانیم که در سال‌های حساس پس از مرگ **لنین** مسیرهای دیگری نیز امکان‌پذیر بود... چیزی ما را ملزم نمی‌سازد که قبول کنیم پیروزی **ستالین** اجتناب‌ناپذیر بود... کافیست گفته شود نظر ما این است که **ستالین** یقیناً حق داشت که برای تهیه آمادگی جهت دفع تجاوز خارجی اولویت درجه یک قائل شود.» (پیشین، ص: ۹۵)

واقعیت این است که پیروزی سوسیالیسم در یک کشور همیشه خطر تهدید و تجاوز امپریالیستی را بالفعل می‌کند. فرض کنیم هم اکنون در ایران یک انقلاب سوسیالیستی به وقوع پیوندد. در اینصورت یک مسأله بنیادی و اصلی این خواهد بود که با خطر حمله امپریالیستی چه باید کرد؟ با این فرضیه محتمل و احتمالاً قابل قبول لاجرم باید پذیرفت که "اولویت درجه یک" هر انقلاب سوسیالیستی "تهیه آمادگی جهت دفع تجاوز خارجی" خواهد بود. البته **سونیزی** از یک امکان دیگر نیز برای پیشروی سوسیالیسم یاد می‌کند:

«برابری بیشتر، امتیازات کمتر برای حاکمیت اداری، اعتماد و اطمینان بیشتر نسبت به توده‌ها، آزادی بیشتر در داخل احزاب...» (پیشین)

همه این راهکارها را تروتسکیسم ارتدوکس نیز با ملاحظاتی کم و بیش مانسته به میان نهاده است. اگر کمی برابری بیشتر بود، اگر کمی امتیازات بوروکرات‌ها و نخبگان کمتر بود، اگر کادتها و آناشویست‌ها و منشویک‌ها و سوسیال رولوسیونرها و دیگران می‌توانستند از ادانه فعالیت سیاسی کنند و یک دوجین از این "اگر"ها ردیف می‌شود تا مهم‌ترین جنبه آسیب شناسی انقلاب اکتوبر دیده نشود. اجتماعی کردن وسائل تولید، دخالت مستقیم توده‌های پرولتر در تصمیم‌گیری‌های سیاسی، مشارکت فعال شوراهای کارگری در اداره کشور، تقابل شدید با ایجاد مزایای ویژه برای نخبگان و تقلیل دستمزد برگزیدگان به حداکثر دو برابر مزد کارگران و... در نهایت حرکت به سوی لغو کارمزدی!

ادامه دارد.....

۳ تیر ماه [سرطان] ۱۳۹۹ / ۲۳ جون ۲۰۲۰